

زنان روستای نیروی به جیره و مواجب تولید

سمیرا سرچمی

گزارش

او شش بچه دارد و همه را به دانشگاه فرستاده و عروس و دامادشان کرده. شاگردش دختری جوان است که ایستاده و خمیرها را به صورت یک شکل در می‌آورد و با سرعت چانه می‌گیرد. شاگرد نانوا دختری بیست و دو ساله است اما چهره‌اش پیرتر به نظر می‌آید. صورتش به خاطر حرارت آتش تنور نازک و سرخ شده. نامش مریم است و دختر کوچک خدیجه یا به گفته خودش: «دختر آخر خونه». مریم این شغل و شرایطش را اصلن دوست ندارد و از همان ابتدای صحبت از سختی نان پختن می‌گوید و غر می‌زند. تنورشان در یک اتاق کوچک سیمانی قرار دارد با یک فضای به شدت محدود که آتش تنور آن را جهنمی‌تر می‌کند. نصف حیاط پر است از هیزم‌های ریز و درشت. خدیجه به هیزم‌ها اشاره می‌کند و می‌گوید: «این‌ها رو می‌بینی؟ تا همین یک دو سال پیش به کرم می‌بستمون و می‌آوردیم برا روشن کردن تنور. تا اینکه یکی از برادرزاده‌هام که توانسته بود برای خودش وانتی دست و پا کنه به من هم کمک داد و آوردن هیزم‌ها افتاد روی دوشش. من هم به پولی بهش می‌دم.»

دفترچه یادداشت کوچکی بغل دستش است و سفارشات را آنجا نوشته. یکی ده تا نون و یکی پنجاه تا. خدیجه می‌گوید: «بعضی شب‌ها از کمر درد و درد دست تا صبح بیدارم. آخر سرهم حتا یک هزار تومنی برای خودم نمی‌مونه که مثلاً برای خودم وسیله خونه بخرم. همه درآمد خرج قسط‌ها و خورد و خوراک میشه. هزینه درمان این کمر دردها و استخون‌دردها هم جدا.»

همسر خدیجه تمام مدت این گفت‌وگو کنارمان روی صندلی نشسته

نون خودمونی، ماست گوسفندی و کشک محلی سیری چند؟ نون خودمونی روستای محمودآباد سید قوت غالب سفره اغلب سیرجانی‌هاست. چرا که به باور آنها این نان گندم خالص است و خوب برشته شده. همین آوازه‌ی نان محمودآباد در سیرجان موجب شده که حرفه‌ی اصلی اکثر زنان محمودآباد نان پختن باشد. نانی که اغلب تهیه‌ی صفر تا صدش را خود بر عهده دارند. شغلی بدون بیمه و با دستمزد ناچیز. پانزده اکتبر یا همان ۲۳ مهرماه روز جهانی زنان روستایی ست که توسط سازمان ملل متحد نام‌گذاری شده با هدف یادآوری نقش بنیادین زنان و دختران روستایی در جوامع امروزی. به بهانه‌ی این روز پای صحبت و درد و دل برخی زنان روستایی نشستیم و این گزارش شرح احوال زندگی این زنان هست که با نام مستعار نوشته شده. خدیجه زن درشت اندام و چهارشانه‌ای‌ست. دستانی زمخت و قوی دارد و نان را محکم بر دیواره تنور می‌کوبد. رنگ صورتش سرخ و کدر است گویی روزها و ماه‌ها تمام‌وقت لب ساحل در برابر آفتاب داغ نشسته. از سر و وضعش پیداست که دل جوانی دارد چون لباس و روسری‌اش هر دو گلدار هستند با رنگ روشن خاکستری. او همین طور که چانه‌ی خمیر را از شاگردش می‌گیرد و بدون ثانیه‌ای اتلاف وقت نان‌ها را از تنور جدا می‌کند، حرف زدن را شروع می‌کند و می‌گوید که از پانزده سالگی ازدواج کرده و روز را بدون کار و فعالیت به شب نرسانده و همیشه بیرون از خانه روی زمین کشاورزی پشت تراکتور و چند سالی پای تنور نانواپی برای خرج و مخارج خانه زحمت کشیده است.

